

سرآغاز

بازرزش‌ترین فرازهای تاریخ، صفحاتی است که در کتاب زندگی بزرگان دین و معنویت دیده می‌شود. آیات بسیاری از قرآن کریم به این صفحات اشاره و بشر را به دقت و درنگ در آن تشویق و توصیه کرده است. مطالعه زندگی بزرگان دین، به‌ویژه پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام آموزه‌ها و تجربیات بسیاری را به انسان منتقل می‌کند که در سعادت و هدایت او تأثیر بسزایی دارد. سیری در سیره و زندگی پاکان، مایه عبرت‌بخش و خردمندان است؛ همچنان‌که قرآن کریم در سوره یوسف فرمود:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۱

به‌راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است. سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد؛ بلکه تصدیق‌چیزی [از کتاب‌هایی] است که پیش از آن بوده و روشن‌گر هرچیز است و برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمتی است.

زندگی پیامبر گرامی اسلام ﷺ در میان تاریخ پیامبران و بزرگان دین علیهم السلام، از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا حیات بابرکت ایشان، سرشار از جوشش و خیزش بوده و در جامعه جاهلی آن روز و همه اعصار تحول اساسی ایجاد کرده است.

درباره ابعاد مختلف زندگی پیامبر اسلام ﷺ همواره سؤالات و شبهات مختلفی مطرح بوده که پاسخگویی به آنها شخصیت واقعی و سازنده حضرت را برای همگان روشن می‌سازد و عظمت این شخصیت و ابعاد گسترده فعالیت‌های ایشان را نشان می‌دهد؛ لذا "پژوهشکده انوار طاهرا" با تهیه و تدوین این مجموعه، پس از نیازسنجی و اولویت‌سنجی موضوعات و مباحث مطرح در این زمینه، تاریخ زندگانی حضرت رسول اکرم را مرور کرده و کوشیده بخشی از مهم‌ترین شبهات و سؤالات مهم مطرح در این باره را به‌قدر بضاعت پاسخ دهد.

^۱. یوسف: ۱۱۱.

این کتاب با نام مبارک «رسول رحمت» مزین شده و در یک جلد، مباحث و سؤالات مختلفی را درباره آن حضرت بیان کرده و در اختیار مخاطبان و علاقه‌مندان قرار داده است: دوران کودکی، نوجوانی و جوانی، بعثت و حضور در مکه، تلاش و پشتکار بسیار در تبلیغ دین، هجرت به مدینه و فعالیت‌های گوناگون تبلیغی، سیاسی، اجتماعی و ... ویژگی‌های شخصیتی حضرت و موضوع جانشینی ایشان، برخی از آیات و احادیث مرتبط با رسول اکرم و موضوعات دیگر.

ضمن سپاسگزاری و قدردانی از همکاری مخلصانه محققان و همکاران «مرکز پاسخگویی مؤسسه انوار طاها» در نگارش این اثر ارزشمند، به‌ویژه آقایان امین یگانه، مدیر مرکز پاسخگویی و سیدمحمد مهدی حسین‌پور که در تحقیق، تنظیم، بازخوانی و آماده‌سازی این اثر بسیار کوشیدند، از خداوند متعال دوام توفیقات این عزیزان را برای خدمت به مکتب اهل بیت می‌خواهم.

سیدهاشم حسینی بوشهری

مؤسسه انوار طاها

فصل اول: از کودکی تا چهل سالگی

حوادث هنگام ولادت

هنگام تولد برخی پیامبران بزرگ علیهم السلام حوادثی عجیب و خارق العاده رخ می‌داد تا همگان از آمدن یک منجی بزرگ باخبر شوند. این حوادث شگرف، دل حاکمان ستمگر را از رعب و وحشت آکنده و بشارت و امید به فردایی بهتر را در دل مردم زنده می‌کرد.

این رویدادهای شگفت‌آور در زمان تولد پیامبران بزرگ را "ارهاص"^۲ می‌نامند. نمونه‌ای از این حوادث عجیب در زمان پیامبران پیشین، چون حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهم السلام نیز بوده است.^۳ پادشاهان و کاهنان هنگام تولد این بزرگواران خواب‌های عجیبی می‌دیدند و چنین تعبیر می‌کردند: پسری به دنیا خواهد آمد که حکومت ظالمان را براندازد و آیین کهن آنها را نابود کند.

حضرت محمد خاتم پیامبران و گل سرسبد سلسله پیامبران الهی نیز از این امر مستثنی نبود و هنگام تولد آن بزرگوار، حوادث عجیب و شگرفی رخ داد که مورخان بسیاری از آن یاد کرده‌اند؛ از جمله یعقوبی در این باره چنین نوشته است:

چون رسول خدا ﷺ متولد گردید، ... ایوان کسری بلرزد و سیزده کنگره آن فروریخت و آتشکده فارس خاموش گشت؛ با آنکه از هزار سال پیش خاموش نگشته بود و دانای فرزانه پارسیان که او را موبد موبدان می‌نامند و سرپرست امور مذهبی آنان بود، در خواب دید که گویا شترانی عربی، اسبانی سرکش را می‌کشند تا از دجله گذشتند و در بلاد پراکنده گشتند.^۴

همچنین بیهقی پیرامون این موضوع نوشته است:

^۲. "ارهاص" وقوع امور خارق العاده است که در آستانه یا زمان تولد تا پیش از بعثت هر پیامبری برای فراهم ساختن بستر و زمینه نبوت وی رخ می‌دهد؛ بنابراین ارهاص پیش از زمان دعوت و بدون ادعای نبوت و تحدی است. محمد بن محمد، نصیر الدین طوسی، تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، ص ۳۵۰.

^۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۱، ص ۲۳۴ - ۲۳۵؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۵۱.

^۴. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸.

موبد بزرگ دین زرتشت در خواب دید که شتران تنومندی همراه اسب‌های عربی از دجله گذشتند و در سرزمین ایران پراکنده شدند.^۵

ابن شهر آشوب با اشاره به رخداد‌های یادشده به فرموده‌ای از امام صادق علیه السلام استشهد کرده که حضرت فرموده است:

در هنگام ولادت پیامبر اکرم ... پادشاهی نماند؛ مگر آنکه تاجش واژگون شد و زبانش در آن روز بند آمد و کاهنان معابد، دانش خود را از یاد بردند و ... در آن شب، نوری از سرزمین حجاز پدید آمد و تا مشرق آن گسترده شد.^۶

این حوادث هم هشدارهایی برای پادشاهان و حاکمان، و هم حامل پیام‌هایی امیدبخش برای مردم بوده است؛ رخداد‌هایی نظیر خاموش شدن آتشکده فارس و خواب موبد بزرگ دین زرتشت که الهام‌بخش پیروزی اسلام بر آیین زرتشتی و پایان سلطه کاهنان و موبدان بوده یا به‌روافتادن بت‌ها در کعبه که بشارتی بر شکست بت‌پرستان حجاز و فراگیر شدن یکتاپرستی در آینده بوده است.

از سویی وقوع رخداد‌های عجیبی نظیر لرزیدن کاخ باعظمت انوشیروان و فروریختن سیزده کنگره از آن که مظهر سلطنت و قدرت پادشاهان ایرانی بوده و نیز خشک شدن دریاچه ساوه که دریاچه‌ای بی‌نظیر و برای مردم مقدس بوده است،^۷ همه از حادثه‌ای عظیم و شگرف خبر می‌داده که مردم عالم از خواب غفلت بیدار شوند و در پی علت آن بپایخیزند؛ بدین ترتیب هنگام ولادت پیامبران علیهم السلام نوری از امید به آینده‌ای روشن در دل‌های مردم می‌تابید.

اما اینکه چرا این حوادث در مشرق‌زمین و ایران بیش رخ داده، شاید به این دلیل باشد که امپراتوری ایران در آن روزگار مهد تمدن و مظهر قدرت، و ایران محل زندگی جمعیت بسیاری بوده است. جمعیت آن روز ایران با آن وسعت گسترده، نزدیک ۱۴۰ میلیون نفر ذکر شده^۸ و وقوع چنین نشانه‌هایی که از آمدن پیامبر جدیدی خبر می‌داده، برای جمعیت عظیم آن روزگار ایران، بسیار لازم و مفید بوده است؛ زیرا بعداً با شکست ایران در مقابل سپاه اسلام، مردم ایران دین اسلام را با آغوش باز پذیرفتند و به آن معتقد شدند و با

^۵. بیهقی، ابو بکر احمد بن حسین، دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة، ج ۱، ص ۱۲۷.

^۶. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰.

^۷. ذکایی، مرتضی، نگاهی نو به روایت خشک شدن دریاچه ساوه، مجله کیهان اندیشه، ش ۶۸، ص ۱۹۰.

^۸. نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۳۲.

گسترش اسلام، مسلمانان به پیشرفت‌های عظیمی در حوزه‌های مختلف: دینی، علمی، اخلاقی و اجتماعی دست یافتند؛ طوری که اسلام بیشترین تأثیر را برای مردم جزیره العرب و ایران زمین داشته است.

بررسی سند حدیث: «من در زمان انوشیروان عادل به دنیا آمده‌ام»

با تعابیر مختلفی به پیامبر ﷺ نسبت داده شده که فرمود: «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ»؛ در زمان پادشاه عادل متولد شدم؛ یا طبق نقلی دیگر: «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ انوشیروان»؛^۹ در زمان پادشاه عادل، انوشیروان به دنیا آمدم. نکته‌هایی درباره این حدیث قابل ذکر است که به آن اشاره می‌شود:

۱. این روایت مرسل^{۱۱} است و روایانش مشخص نیستند؛ لذا برخی از عالمان حدیث درباره‌اش تردید کرده و آن را دروغین و ساختگی شمرده‌اند و معتقدند که جاعلان، آن را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند.^{۱۲}

۲. اختلاف در متن روایت سبب تردید در اصل حدیث و تضعیف آن می‌شود؛ زیرا در بعضی از روایات، چنان‌که ذکر شد، عبارت: «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ انوشیروان» آمده و در برخی، عبارت: «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ يَعْنِي انوشیروان» که معلوم نیست کلمه «یعنی» از اضافات راوی است یا جزء متن روایت است. در شماری نیز لفظ «انوشیروان» نیست؛ مثلاً طبرسی این روایت را چنین بیان کرده: «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ الصَّالِحِ»^{۱۳} و مجلسی آن را این‌گونه آورده است: «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ»؛^{۱۴} بنابراین طبق نقل‌های یادشده معلوم نیست این پادشاه عادل و صالح چه کسی بوده است؛ چون اسمی از انوشیروان نیست.

۳. با صرف نظر از بررسی سندی و متنی حدیث قرائن تاریخی نیز بیان می‌کند که این روایت واقعی نیست؛ زیرا در عدالت پادشاهان آن دوران، به‌ویژه انوشیروان بن قباد تردیدهای جدی هست؛ چنان‌که با نگاهی به تاریخ و بررسی اوضاع اجتماعی ایران در زمان سلطنت انوشیروان، معلوم می‌شود که در آن زمان، نه تنها از عدالت اجتماعی خبری نبود؛ بلکه تبعیض و بی‌عدالتی به‌شدت در جامعه حاکم بود. ملت ایران در آن تاریخ

^۹ ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ج ۲، ص ۲۴۵.

^{۱۰} مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۷۲.

^{۱۱} حدیثی که راوی، آن را از معصوم نشنیده و بدون واسطه از وی نقل کرده، یا باواسطه نقل کرده؛ اما واسطه را فراموش کرده یا عمداً نیاورده است. نه‌ایه الدرایه، صدر، سیدحسن، ص ۱۸۹.

^{۱۲} قال السخاوی: «لا اصل له». سخاوی، المقاصد الحسنه فی بیان کثیر من الأحادیث المشتهره علی الألسنه، ص ۷۰۷؛ قال البیهقی فی شعب الایمان: كَانَ شَيْخَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ قَدْ تَكَلَّمَ أَيْضًا فِي بَطْلَانِ هَذَا الْحَدِيثِ: «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ - يَعْنِي انوشیروان -» من در زمان پادشاهی عادل یعنی انوشیروان متولد شدم. بیهقی، ابو بکر، شعب الایمان، ج ۷، ص ۱۶۷.

^{۱۳} طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۲.

^{۱۴} مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۰.

به چهار طبقه تقسیم می‌شدند: امیرزادگان، معروف به "ویسپهران"، نظامیان، معروف به "اسواران"، "دبیران" که کتابت و دبیری را به عهده داشتند و "پیشه‌وران" و روستائیان که اکثر مردم ایران را تشکیل می‌دادند. تنها طبقه روستائیان و پیشه‌وران بودند که مالیات می‌پرداختند و رنج کشت‌وکار نیز بر عهده آنان بوده است.^{۱۵} در آن دوره، تعلیم و تربیت و فراگرفتن علوم متداول، به موبدزادگان و نجیب‌زادگان منحصر بوده و اکثر نزدیک به همه فرزندان ایران از آن محروم بوده‌اند.^{۱۶}

حکومت ساسانیان استبدادی محض بوده است. آنان خود را آسمانی‌نژاد و مظهر خدا می‌دانستند و از مردم به کمتر از سجده راضی نمی‌شدند و مردم با این وضع خو گرفته بودند.^{۱۷} با این توصیفات چگونه ممکن است پیامبر اسلام ﷺ انوشیروان را پادشاه عادل خطاب کند و او را بستاند؟

سرپرستان پیامبر در دوران شیرخوارگی و کودکی

پیامبر ﷺ در روز جمعه هفدهم ربیع الاول سال عام الفیل،^{۱۸} مصادف با سال ۵۷۰ میلادی، از بانویی به نام آمنه به دنیا آمد. پدر بزرگوارش، عبدالله بن عبدالمطلب قبل از ولادت حضرت در بازگشت از سفر تجاری شام، در یثرب بیمار شد و همانجا درگذشت.^{۱۹} بعد از تولد، سرپرستی ایشان را جد بزرگوارش عبدالمطلب بر عهده گرفت.

محمد تنها سه روز از مادرش شیر خورد و سپس تا چهار ماه، ثویبه کنیز ابو لهب که قبلاً دایه حمزه، عموی پیامبر ﷺ بود به او شیر داد. بعد از گذشتن چهار ماه از تولد محمد، دایه‌های قبیله بنی سعد به مکه آمدند و طبق رسم اشراف و بزرگان عرب، قرار شد او را نیز به دایه‌ای بسپارند. در میان دایگان، حلیمه دختر ابو ذویب تنها زنی بود که محمد از او شیر خورد.

حلیمه پنج سال از محمد مراقبت کرد و در تربیت و پرورش او کوشید و در این مدت، زبان عربی فصیح را به او آموخت و حضرت بعداً به این امر افتخار می‌کرد؛ سپس او را به مکه آورد و از آن به بعد محمد در

^{۱۵} راوند، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۳، ص ۱۹.

^{۱۶} نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۳۳.

^{۱۷} مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۲۵۶.

^{۱۸} هفدهم ربیع الاول در میان شیعه مشهور است. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۴۸؛ در میان اهل تسنن دوازدهم ربیع الاول مشهور است. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۲، ص ۱۵۶.

^{۱۹} ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۰۷؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۵.

کنار مادرش و تحت سرپرستی جد بزرگوارش قرار گرفت.^{۲۰} در شش سالگی همراه مادر برای زیارت قبر پدرش و دیدار با خانواده مادری راهی یثرب شد؛ اما در بازگشت از این سفر، مادرش را در محلی به نام «ابواء» از دست داد.^{۲۱} هنوز بیش از هشت بهار از عمر محمد نگذشته بود که سرپرست و جد بزرگوارش، عبدالمطلب را نیز از دست داد.^{۲۲}

عبدالمطلب هنگام مرگ، سرپرستی محمد را به فرزندش، ابو طالب که به نیکوکاری شهره بود، سپرد.^{۲۳} این کار علل مختلفی داشت؛ از جمله:

۱. ابو طالب و عبدالله، پدر پیامبر ﷺ هر دو از یک مادر^{۲۴} و از نظر نسب به هم نزدیکتر بودند؛ حال آنکه سایر برادران از دیگر همسران عبدالمطلب به دنیا آمدند.

۲. ابو طالب نسبت به دیگر برادرانش، علاقه بیش به برادرزاده اش محمد داشت. او با وجود فقر، سروری بزرگوار و باعظمت بود و محمد را بیش از فرزندانش دوست داشت^{۲۵} و همواره محمد را حمایت و برایش دلسوزی می کرد؛ طوری که حتی در سفر تجاری اش به شام، او را که نه سال داشت، با خود برد و گفت: «به خدا قسم تو را به دیگری وا نمی گذارم».^{۲۶}

ابو طالب تا آخرین لحظات عمر شریفش حامی پیامبر ﷺ بود؛ بر خلاف تعدادی از برادرانش، مانند ابو لهب، عمومی بت پرست حضرت که بعد از بعثت ایشان به دلیل دشمنی با او تمام همتش را برای نابودی ایشان به کار برد.^{۲۷}

داستان شکافتن سینه پیامبر و شست و شوی قلب حضرت در کودکی

از حلیمه سعیدیه چنین نقل کرده اند: پس از آنکه محمد را برای شیردادن به میان قبیله ام بردم، هنوز چند ماهی نگذشته بود که محمد با بچه های دیگر برای بازی به بیابان رفت. ناگهان برادر شیرینی او سراسیمه و

Commented [AT]: یعنی در یک سالگی!؟

^{۲۰}. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۶۷.

^{۲۱}. همان، ج ۱، ص ۱۶۸.

^{۲۲}. همان، ص ۱۶۹.

^{۲۳}. همان، ص ۱۷۹.

^۱. همان.

^{۲۴}. واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۹۶.

^{۲۵}. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴.

^{۲۷}. برای آگاهی از موارد آزار پیامبر به دست ابو لهب، ر. ک: بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۳۱؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.

شتابان نزد ما آمد و گفت: کمک کنید. دو مرد سفیدپوش، برادر قریشی ما را گرفتند، سینه‌اش را شکافتند و چیزی از سینه او بیرون آوردند. حلیمه گفته است: من و شوهرم به طرف او دویدیم و بچه را با رنگی پریده، مضطرب و وحشت‌زده در نقطه‌ای از بیابان دیدیم. من او را به آغوش کشیدم و گفتم، چه رخ داد؟ او گفت: دو مرد سفیدپوش پیشم آمدند و مرا خوابانند، سینه‌ام را شکافتند و قلبم را درآوردند، غده‌ای سیاه از آن بیرون کشیدند و آن را در طشت طلایی شست‌وشو داده، دوباره در جایش گذاشتند.^{۲۸}

عده‌ای از دانشمندان شیعی در تفسیر آیه اول سوره اسراء و سوره انشراح، این داستان را بررسی و نقد کرده‌اند. پیرامون صحت این داستان که آن را "شقّ الصدر" نامیده‌اند، سه دیدگاه هست:

۱. برخی عالمان، مانند طبرسی در "مجمع البیان" این داستان را جعلی و از اسرائیلیات شمرده‌اند.^{۲۹} علامه جعفر مرتضی درباره ریشه‌های تاریخی این ماجرا می‌گوید: «حقیقت این است که این روایت مأخوذ از داستان‌های زمان جاهلیت است».^{۳۰}

۲. عده‌ای رخ دادن این‌گونه حوادث را از قبیل تمثیل شمرده و در صدد توجیه عقلانی آن برآمده‌اند؛ مانند علامه طباطبایی که در "المیزان" چنین کرده است.^{۳۱}

۳. شماری از دانشمندان شیعی آن را تلقی به قبول کرده‌اند؛ مانند علامه مجلسی در کتاب "بحار الانوار" که به دو جهت آن را نقل می‌کند: نخست، عقل معجزه یا حوادث شگفت‌انگیز درباره پیامبر ﷺ را می‌پذیرد؛ دوم، در بعضی از تألیفات شیعیان این روایت ذکر شده است؛ با وجود این او یادآوری می‌کند که روایت شقّ الصدر از طریق مخالفان نقل شده و بسیاری از اصحاب (علمای شیعه) به آن اعتماد ندارند.^{۳۲}

در نقد نظریه موافقان این داستان:

اولاً: سند این خبر مجهول و ضعیف است و به آن اعتماد نمی‌شود؛ چون ابن هشام در تاریخش این داستان را از "بعض اهل علم" نقل کرده است؛^{۳۳} همچنین منشأ این داستان در کتاب‌های تاریخی غیر امامیه یافت

^{۲۸} ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۶۴ - ۱۶۵؛ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰.

^{۲۹} طبری، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۰۹.

^{۳۰} عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۲، ص ۸۹.

^{۳۱} طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۱۳، ص ۲۳ - ۳۴.

^{۳۲} مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۵۷.

^{۳۳} معافری مصری، عبدالملک بن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۶۶.

می‌شود و کتاب‌هایی مانند "سیره ابن هشام" و "تاریخ طبری" به آن اشاره کرده‌اند و هیچ حدیثی از امامان شیعه علیهم السلام درباره‌اش نقل نشده؛ بنابراین در صحت آن تردید است.

ثانیاً: تعارض بین مفاد روایات مربوط به این قضیه کاملاً مشهود است و هرکدام از روایان و مورخان به گونه‌ای متفاوت آن را نقل کرده‌اند.^{۳۴}

ثالثاً: بنابر نص قرآن کریم، شیطان بر بندگان مُخْلِصِ خداوند راه نفوذ ندارد؛^{۳۵} پس چگونه او بر قلب انسانی الهی و معصوم، چون پیامبر ﷺ نفوذ و آن را سیاه کرده است؟ آیا ممکن است لخته خونی منبع شرارت باشد؛ حال آنکه شرارت و تقوا با قلب مادی پیوندی ندارد؟ اگر این چندین بار تکرار شده باشد، آیا به معنای بدی سیرت و ذات پیامبر اکرم تفسیر نمی‌شود؟^{۳۶}

از گناه، جبری و ﷻ رابعاً: اگر داستان شق الصدر پذیرفته شود، معنایش این است که پاکی و عصمت پیامبر خارج از اختیارش بوده و فضیلتی برای حضرت شمرده نمی‌شود؛^{۳۷} افزون بر آن اگر اراده خداوند بر پاک کردن پیامبرش از گناه بود، با اراده تکوینی «کن؛ فیکون» آن را محقق می‌کرد و نیازی به این امور مشکل و وحشتناک نبود.

^{۳۴}. هیکل، محمدحسین، حیات محمد، ص ۸۱.

^{۳۵}. «قَالَ رَبُّ بِمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَزِيدَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ». حجر: ۳۹ - ۴۰.

^{۳۶}. عاملی، جعفر مرتضی، الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۲، ص ۸۶.

^{۳۷}. همان، ص ۸۷.